

متن پیش رو یکی از صریح‌ترین کوشش‌های اندیشمندان معاصر است در دفاع از «پژوهشگری متعهدانه» و اعتراض به «بی‌طرفی اخلاقی» در فضای دانشگاهی. بورديو در این سخنرانی کوتاه، با نقدي برنده شیوه‌های رایج اندیشیدن در فضای دانشگاهی را به پرسش می‌کشد. مسئله‌ی اصلی برای او مشارکت فعالانه‌ی دانشگاهیان در عرصه‌ی سیاست، چگونگی امکان‌پذیرکردن این مشارکت و موانع پیش روی هر نوع مبارزه‌ی جمعی در سطح جهانی است. شاید در عصری که ویژگی‌اش وسواسی بیمارگون برای سیاست‌زدایی است، بازگشت به این متن نه همچون درمان، اما دست‌کم بسان تشخیصی درست و تجویزی امیدوارکننده باشد.

بی‌تردید امروزه تجویزهای بورديو، مثلاً درخواست کمک از هنرمندان و نویسندگان، یا امید به امکان سازماندهی کارآمد، کوشش‌هایی بی‌اثر به چشم می‌آیند که به کار درمان وضع موجود نمی‌آید. برعکس، این پیشنهادها بورديو را پیرمردی ساده‌لوح نشان می‌دهند: پیرمردی از روزگاری گذشته و ناآشنا با پویایی اجتماعی کنونی. با همه‌ی این‌ها، بورديو هر قدر هم که ساده‌لوح و خوش‌بین باشد، از تن‌دادن به بی‌تعهدی سر‌بازمی‌زند و دقیقاً پیکان نقدش را به سوی «هم‌طبقه‌های فرهنگیش» می‌گیرد و هر توجیهی را برای سکوت از ایشان می‌گیرد.

مهمترین ویژگی متن پیش رو، نقش آن در اندیشیدن درباره‌ی روش‌شناسی علوم اجتماعی است. بورديو در کتاب وزن جهان، و در بحث از اخلاق در روش‌شناسی علوم اجتماعی، سوگندی اسپینوزایی یاد می‌کند: «کوشیده‌ام به اعمال آدمیان نخندم، بر آنها نگریم و از آنها بیزارى نجویم، بلکه آنها را بفهمم». در اینجا نیز، برای بورديو توسعه‌ی روش‌شناختی باید در حوزه‌ی اخلاق رخ دهد: «پژوهشگری متعهدانه». این بدیل روش‌شناختی ریشه در واقعیت جهان امروزین دارد، بدیلی که هم به شکلی سلبی و هم ایجابی شرایط امکان‌کنش روشنگرانه برای فرد دانشگاهی را مهیا می‌کند. او دانشگاهیان را به نزاعی جمعی و جهانی در برابر ارتجاعی فرا می‌خواند که تمامی جنبه‌های زیست اجتماعی ما را تحت سیطره خود درآورده است؛ سیطره‌ای که از «انقلابی محافظه‌کارانه صادر می‌شود» و هر صدای اعتراضی را ارتجاعی و واپسگرایانه جلوه می‌دهد.

در دفاع از پژوهشگری متعهدانه

پیر بورديو

مترجمان: سهیل رضانژاد، پردیس قره‌بگلو، محمدرضا گردان

پرسش این است: آیا روشنفکران، و به‌ویژه دانشگاهیان، می‌توانند در حوزه‌ی سیاست مداخله کنند؟ آیا روشنفکران باید در مناظره‌های سیاسی مشارکت کنند و در صورت مشارکت، در چه شرایطی می‌توانند مداخله‌ای موثر داشته باشند؟ در جنبش‌های اجتماعی مختلف در سطح ملی، و به‌ویژه در سطح بین‌المللی، که امروزه و به شکلی روزافزون برای سرنوشت افراد و جوامع تصمیم می‌گیرد، پژوهشگران می‌توانند چه نقشی بازی کنند؟ آیا روشنفکران می‌توانند به ابداع شیوه‌ای تازه برای سیاست‌ورزی کمک کنند که متناسب با خطرات و دشواری‌های روزگار ما باشد؟

نخست، برای اجتناب از کژفهمی باید به‌صراحت اشاره کنیم که مداخله‌ی پژوهشگران، هنرمندان، یا نویسندگان در جهان سیاست، ایشان را سیاست‌مدار نمی‌کند؛ بر اساس الگوی امیل زولا^۱ در ماجرای دریفوس^۲، ایشان *intellektuels*^۳ یا «اندیشمندان»^۴ می‌شوند، افرادی که جایگاه خاص و ارزش‌های مرتبط با فعالیت حرفه‌ای خود را در گروی نزاعی سیاسی می‌گذارند؛ ارزش‌هایی چون بی‌طرفی و حقیقت. به دیگر سخن، اینان پا به عرصه‌ی سیاست می‌گذارند، اما وظایف و توانایی‌های خود در جایگاه پژوهشگر را فراموش نمی‌کنند. (باید خیلی گذرا اشاره کنم شاید ضدیت مرسوم میان دانشگاهی‌بودن و متعهدبودن، به‌ویژه در سنت انگلیسی-آمریکایی، کاملاً بی‌اساس باشد: ورود هنرمندان، نویسندگان و دانشمندانی چون آلبرت انشتین^۵، برتراند راسل^۶، یا آندری ساخاروف^۷، در حوزه‌ی عمومی بنیان و منطق خود را از همان جامعه‌ی علمی می‌گیرد که با تعهدش به عینیت تعریف می‌شود، با تعهدش به راستی و با پیش‌فرض استقلال از بهره‌ی مادی. دانشگاهیان جایگاه اجتماعی خود را همان‌قدر به پیش‌فرض احترام به این اصل اخلاقی نانوشته می‌یابند که به توانایی فنی‌شان).

دانشگاهیان با گرو گذاشتن توانایی هنری یا علمی خود در مناظره‌های مدنی، خطر نومید یا حتی شگفت‌زده کردن دیگران را به جان می‌خرند. از سویی در دانشگاه، سرزمین دانشگاهیان، آنانی شگفت‌زده می‌شوند که با محبوس ماندن در برج عاج راه فراری پرهیزگاران برمی‌گزینند و در تعهد نوعی تخطی از بی‌طرفی ارزشی می‌بینند؛ به‌اشتباه آن را با عینیت علمی یکسان می‌پندارند، در حالی که صرفاً شکلی است از واقعیت‌گریزی و از نظر علمی نمی‌توان به آن ایرادی گرفت. از سوی دیگر، در میدان‌های خبرنگاری و سیاسی آنهایی شگفت‌زده می‌شوند که دانشگاهیان را خطری برای انحصار خود بر گفتار عمومی می‌بینند، و کلاً همه‌ی آنان که از مداخله‌ی دانشگاهیان

¹ Émile Zola

² Dreyfus affair

³ intellectuels

⁴ Public intellectuals

⁵ Albert Einstein

⁶ Bertrand Russell

⁷ Andrei Sakharov

در حیات سیاسی مضطرب می‌شوند. در یک کلام، دانشگاهیان خطر می‌کنند تا روشنفکرستیزی‌های گوناگونی را بیدار کنند که تاکنون خفته بوده: در میان قدرتمندان، یعنی بانکداران، صنعتگران، مدیران ارشد بخش دولتی؛ در میان خبرنگاران؛ در میان سیاستمداران (به‌ویژه سیاستمداران جناح چپ)، همه‌ی آنهایی که اکنون دارندگان سرمایه‌ی فرهنگی هستند؛ و حتی در میان خود روشنفکران.

اما برانگیختن روشنفکرستیزی، که تقریباً همواره مبتنی است بر کین‌توزی^۱، روشنفکران را از نقد روشنفکرگرای مستثنی نمی‌کند: نقدی که همه‌ی روشنفکران می‌توانند و باید به آن گردن نهند. به بیان دیگر، *بازتابش انتقادی*^۲ پیش‌نیازی است بنیادین برای هر گونه کنش سیاسی روشنفکرانه. مشغولیت مداوم روشنفکران باید نقد سوءاستفاده از قدرت یا اقتداری باشد که به بهانه‌ی مرجعیت فکری شکل می‌گیرد؛ روشنفکران باید بر این نقد بی‌رحمانه گردن نهند که بهره‌گیری از مرجعیت فکری به شکل سلاحی سیاسی در میدان روشنفکری و میدان‌های دیگر باشد. همچنین، همه‌ی دانشگاهیان باید به نقد سوگیری مدرسی^۳ (که در *تأملات پاسکالی*^۴ تحلیلش کرده‌ام) تن دهند؛ نوعی سوگیری که مستقیماً در اینجا شکل منحرفانه‌اش به ما مربوط است، انقلابی‌گری کاغذی که تهی از هر هدف یا اثری واقعی است. معتقدم که انگیزه‌ی سخاوتمندانه اما غیرواقعی‌گرایانه‌ای، که بسیاری از روشنفکران اروپایی هم‌نسلم را تسلیم دستورات حزب کمونیست کرد، هنوز الهام‌بخش رادیکالیسم در فضای دانشگاهی است؛ گرایشی رادیکال که خاص دانشگاه است و بر اساس صورتبندی خشک مارکس امور منطقی را با منطق امور اشتباه می‌گیرد. یا آنچنان که به شرایط کنونی ما نزدیک‌تر است، اشتباه‌گرفتن انقلاب در ترتیب کلمات یا متن‌ها با انقلاب در نظم اشیاء، اشتباه‌گرفتن مشاجره‌ی کلامی در همایش‌های دانشگاهی با مداخله در امور شهری.

اکنون که این بازتابش‌های مقدماتی و ظاهراً منفی را مطرح کردم، می‌توانم نتیجه بگیرم که روشنفکران (منظورم هنرمندان، نویسندگان و دانشمندانی است که به میانجی‌توان هنری یا علمی خود درگیر کنش سیاسی می‌شوند) برای نزاع‌های اجتماعی ضروری‌اند، به‌ویژه امروزه که این نزاع‌ها شکل‌های بسیار تازه‌ای از سلطه به خود گرفته‌اند. به‌تازگی شماری از پژوهش‌های تاریخی نشان داده که نهادهای سیاست‌گذاری در تولید و تحمیل ایدئولوژی نئولیبرال حاکم بر جهان امروز نقشی اساسی بازی کرده‌اند. باید در برابر محصولات این نهادهای ارتجاعی سیاست‌گذاری، که از دیدگاه‌های متخصصانی گماشته‌ی قدرتمندان حمایت و آن را منتشر می‌کنند، محصولات شبکه‌هایی انتقادی را قرار دهیم که «روشنفکرانی خاص» (در معنای مد نظر فوکو) را در نوعی روشنفکری جمعی^۵ حقیقی گرد هم می‌آورند، روشنفکری جمعی‌ای که قادر است مستقلاً عناوین و نتایج بازتابش و کنش خود را تعریف کند؛ کوتاه سخن، نوعی روشنفکری جمعی خودمختار.

¹ resentment

² Critical Reflexivity

³ Scholastic

⁴ Pascalian Meditations

⁵ Collective Intellectual

این روشنفکری جمعی می‌تواند و باید، در مقام نخست، کارکردهایی سلبی داشته باشد: باید بکوشد و ابزارهایی برای دفاع در برابر سلطه‌ی نمادین تولید و توزیع کند، سلطه‌ای که اتکایش بیش‌ازپیش بر مرجعیت علم (واقعی یا تقلیدی) است. روشنفکری جمعی می‌تواند، به پشتیبانی توانایی و اقتدار خاص آن جمعی که شکل گرفته است، گفتمان مسلط را تسلیم منطق انتقادی بی‌رحمی کند که هدفش نه‌تنها واژگان گفتمان (جهانی‌سازی^۱، انعطاف‌پذیری^۲، کاربردی‌بودن^۳ و غیره) بلکه شیوه‌ی استدلال و به‌ویژه بهره‌گیری‌اش از استعاره‌ها است (مثلاً انسان‌انگاری^۴ بازار). به‌علاوه، روشنفکر جمعی می‌تواند این گفتمان را با رویکردی جامعه‌شناختی به نقد بکشد، نقدی که با کشف تعین‌های جامعه‌شناختی، که بر تولیدکننده‌ی گفتمان مسلط و محصولات او تحمیل شده (با آغاز از روزنامه‌نگاران، به‌ویژه روزنامه‌نگاران اقتصادی)، نقد گفتمان را گسترش می‌دهد. در نهایت، روشنفکر جمعی می‌تواند با مرجعیت شبه‌علمی متخصصان رسمی (و سردسته‌ی همه‌ی آنها، متخصصان و مشاوران اقتصادی) مقابله کند، با کمک انتقاد واقعاً علمی از پیش‌فرض‌های پنهان و استدلال‌های اغلب نادرستی که زیربنای ادعاهای‌شان است.

البته روشنفکر جمعی می‌تواند با کمک به فعالیت جمعی برای ابداع سیاسی، کارکردی ایجابی نیز داشته باشد. سقوط رژیم‌های شبیه به شوروی و تضعیف احزاب کمونیستی در اکثر کشورها در اروپا و آمریکای لاتین، تفکر انتقادی را آزاد کرد. اما همزمان باور^۵ نئولیبرال خلاء را پر کرده و نقد اجتماعی به «جهان کوچک» دانشگاه عقب‌نشسته؛ در دانشگاه نقد اجتماعی از خود در شگفت شده و در فضای دانشگاهی درگیر نزاع‌هایی خونین می‌شود، نزاع‌هایی که هیچکس را در هیچ جبهه‌ای به خطر نمی‌اندازد. از این رو، سرتاسر برج‌وباروی تفکر انتقادی نیازمند بازسازی است. آنچنان که پیش‌تر تصور می‌شد، نمی‌توان این بازسازی را تنها با یک روشنفکر بزرگ به سرانجام رساند: استادی متفکر که فقط منابع تفکر یگانه‌اش را با خویش دارد، یا با سخنگوی رسمی یکی از گروه‌ها یا نهادهایی که به نام بی‌صدایان، اتحادیه‌ها، احزاب یا غیره سخن می‌گویند. در اینجا است که روشنفکر جمعی می‌تواند با کمک به خلق شرایطی اجتماعی برای تولید جمعی آرمان‌شهرهایی واقع‌گرایانه^۶ نقشی بی‌مانند داشته باشد. او می‌تواند پژوهش‌های مشترکی را سازماندهی یا رهبری کند: پژوهش‌هایی درباره‌ی اشکال نوین کنش سیاسی، درباره‌ی شیوه‌های تازه‌ای برای بسیج مردمی یا همکاری با کسانی که بسیج شده‌اند، درباره‌ی شیوه‌هایی تازه برای تدقیق و به سرانجام رسانیدن پروژه‌ها. روشنفکر جمعی می‌تواند ماما باشد: با کمک به پویایی‌شناسی گروه‌های تخصصی در تلاششان برای ابراز و از این رو پرده‌برگفتن از آنچه هستند و آنچه می‌توانند یا می‌باید باشند؛ و بدین‌سان کمک به تملک دوباره و انباشت ذخیره‌ی عظیم دانش اجتماعی که جهان اجتماعی آستن آن است. پس، روشنفکر جمعی می‌تواند به قربانیان سیاست‌های نئولیبرال یاری رساند تا از اثرات مختلف علتی یکسان

¹ Globalization

² Flexibility

³ Employability

⁴ Anthropomorphization

⁵ Doxa

⁶ Realist Utopias

(کالایی‌سازی) بر رخدادها و تجربه‌هایی به ظاهر کاملاً متنوع پرده برگیرند - که به‌ویژه برای کسانی متنوع است که تحت تاثیرش قرار می‌گیرند - تجربه‌هایی مرتبط با جهان‌های اجتماعی مختلف در آموزش، سلامت، رفاه اجتماعی، عدالت کیفری، و غیره، در یک یا در میان چندین کشور. (این همان کاری است که کوشیده‌ایم در کتاب *وزن جهان*^۱ انجام دهیم، کتابی که اشکال تازه‌ای از رنج اجتماعی ناشی از تعدیل ساختاری دولت را آشکار می‌کند و هدفش ترغیب سیاست‌مداران است برای پاسخ به این رنج‌ها.)

این وظیفه همزمان بسیار فوری و بسیار دشوار است، چون آن دسته از بازنمایی‌ها از جهان اجتماعی که باید با آن مبارزه و در برابرش مقاومت و مقابله کنیم، از *انقلابی محافظه‌کارانه*^۲ صادر می‌شوند - همانطور که درباره‌ی جنبش پیشانازی در آلمان دوره‌ی وایمار^۳ نیز چنین بود. برای جدایی از سنت دولت رفاه، نهادهای سیاست‌گذاری (نهادهایی که برنامه‌های سیاسی رونالد ریگان^۴ و مارگارت تاچر^۵، و پس از آن‌ها بیل کلینتون^۶، تونی بلر^۷، گرهارد شرودر^۸ یا لیونل ژوسپین^۹ از آنها بیرون آمد) باید منجر به نوعی ضدانقلاب نمادین می‌شدند و نوعی *باور متناقض*^{۱۰} تولید می‌کردند. این *باور محافظه‌کارانه* است، اما خود را پیشرو معرفی می‌کند؛ در پی بازگشت به نظم گذشته در برخی از نمودهای آغازین آن است (به‌ویژه تا جایی که به روابط اقتصادی مربوط است)، اما پسرقت‌ها، واژگونی‌ها و تسلیم‌ها را به جای اصلاحات روبه‌جلو یا انقلاب‌هایی به سوی عصری نوین سرشار از وفور و آزادی جا می‌زند (همانطور که درباره‌ی زبان موسوم به اقتصاد جدید و گفتمان حول شرکت‌های شبکه‌ای و اینترنت نیز چنین است).

همه‌ی این‌ها را می‌توان به‌وضوح در کوشش‌هایی دید که برای از پا درآوردن دولت رفاه صورت گرفت، یعنی کوشش‌هایی برای نابودکردن گرانبهاترین پیروزی دموکراتیک در قانون‌گذاری در حوزه‌های کار، سلامت، امنیت اجتماعی و آموزش. مبارزه با چنین سیاست پیشرو-پسرویی همانند این است که این خطر را به جان بخریم که محافظه‌کار به نظر برسیم، حتی وقتی از پیشروترین دستاوردهای گذشته دفاع می‌کنیم. این وضعیت از این هم متناقض‌تر است، زیرا وادار می‌شویم از برنامه‌ها و نهادهایی دفاع کنیم که واقعاً آرزومند تغییرشان هستیم؛ مثلاً خدمات عمومی و دولت ملی، که هیچکس نمی‌خواهد به‌راستی حفظش کند، یا اتحادیه‌ها یا حتی مدارس دولتی، که باید پیاپی تحت سهمگین‌ترین انتقادهای قرار بگیرند (از این رو گاهی گمان می‌کنند که پیمان‌شکن هستیم یا متهم می‌کنند که با دفاع از نظام آموزش عمومی حرف خود را نقض می‌کنیم، حال آنکه بارها نشان داده‌ام که کارکرد نظام آموزش عمومی محافظت و تقدیس نظم اجتماعی است).

¹ The Weight of the World

² Conservative Revolution

³ Weimar Germany

⁴ Ronald Reagan

⁵ Margaret Thatcher

⁶ Bill Clinton

⁷ Tony Blair

⁸ Gerhard Schröder

⁹ Lionel Jospin

¹⁰ Paradoxical Doxa

دانشگاهیان نقشی مهم خواهند داشت: نخست در نزاع با باور تازه‌ی نئولیبرال، و نیز در برابر جهان‌شهری‌گرایی رسمی (و اشتباه) آنانی که مشغله‌ی جهانی‌سازی یا رقابت در سطح جهانی دارند. این یگانه‌انگاری^۱ کاذب در خدمت منافع طبقه‌ی حاکم است: کارکرد این یگانه‌انگاری کاذب (در غیاب دولتی جهانی، و با نیروی بانک جهانی که از مالیات بر چرخش بین‌المللی سرمایه‌ی سوداگران^۲ تأمین مالی می‌شود) این است که بازگشت به دولت ملی را تقبیح کند، چون از نظرش دولت ملی واپس‌گرا است و از نظر سیاسی نادرست^۳. حال آنکه دولت ملی تنها نیرویی است که می‌تواند کشورهای نوپدید همچون کره‌ی جنوبی و مالزی را از زیر تیغ شرکت‌های چندملیتی بیرون بکشد. این یگانه‌انگاری کاذب به فرد اجازه می‌دهد تا با برجسب‌هایی شیطان‌ساز، همچون اسلام‌گرایی یا بنیادگرایی، بر کوشش‌های کشورهای جهان سومی انگ بزند که در پی تثبیت/ترمیم خودمختاری سیاسی‌شان به کمک قدرت دولت هستند. دانشگاهیان متعهد می‌توانند در برابر این یگانه‌انگاری کلامی، که هم رابطه‌ی میان جنسیت‌ها را ویران کرده و شهروندان را در برابر نیروی شگرف شرکت‌های فراملی منزوی و خلع سلاح می‌کند، نوعی *بین‌المللی‌گرایی تازه* قرار دهند؛ *بین‌المللی‌گرایی تازه‌ای* که می‌تواند به کمک نیروهای بین‌المللی واقعی به سراغ مسائل مختلف برود: مسائل زیست‌محیطی (مانند آلودگی هوا، لایه‌ی اُزون، سوخت‌های تجدیدناپذیر یا ابرهای اتمی، چون این مشکلات میان کشورها یا طبقه‌های اجتماعی فرقی نمی‌گذارد) یا مسائل اقتصادی (مثل بدهی خارجی کشورهای نوپدید) یا مسئله‌ی هژمونی سرمایه‌ی مالی در میدان تولید و توزیع محصولات فرهنگی (مانند افزایش تمرکز در نشر یا تولید و توزیع فیلم‌های سینمایی). همه‌ی این مسائل می‌توانند روشنفکرانی را متحد کنند که قاطعانه یگانه‌انگارند، یعنی مصممند شرایط دسترسی به هر چیز همگانی را همگانی کنند، و رای مرزهایی که میان ملت‌ها فاصله می‌اندازد، به‌ویژه مرزهایی که شمال را از جنوب جدا می‌کنند.

برای این منظور، نویسندگان، هنرمندان و به‌ویژه پژوهشگران – که به سبب حرفه‌شان بیش از دیگران متمایل و آماده‌اند تا از مرزهای ملی گذر کنند – باید از مرز مقدسی عبور کنند که در ذهنشان میان دانشگاهی‌بودن و متعهدبودن کشیده شده (مرزی که بسته به سنت‌های ملی می‌تواند کم‌وبیش عمیق باشد) تا در عوض خشنودی از درگیری در ستیزه‌های «سیاسی» مربوط به جهان مدرسی – ستیزه‌هایی همزمان صمیمانه و خصمانه، و همواره کمی غیرواقعی – از خرده‌جهان دانشگاه فرار کنند و وارد تبادل پایدار و سالم با جهان بیرون شوند (به‌ویژه با اتحادیه‌ها، سازمان‌های مردمی و گروه‌های کنشگری مسئله‌محور). پژوهشگران امروز باید ترکیبی نامنتظره بیافرینند: پژوهشگری متعهدانه، یعنی سیاست مداخله‌ای جمعی در حوزه‌ی سیاسی که تا جای ممکن از قواعد حاکم بر حوزه‌ی علم پیروی می‌کند (قواعدی که سخنرانان جلسه‌ی امروز، تصویری ستایش‌برانگیز از آن درباره‌ی سیاست خارجی ایالات متحده و درباره‌ی مسئله‌ی فلسطین ارائه کرده‌اند).

¹ Universalism

² Speculative Capital

³ Politically incorrect

با توجه به ترکیب فوریت و سردرگمی، که معمولاً ویژگی جهان کنش سیاسی است، تنها سازمانی می‌تواند به درستی از پس این نوآوری برآید که قادر به هماهنگی کار جمعی در میان شبکه‌ای بین‌المللی از پژوهشگران و هنرمندان باشد. در دوره‌ای که قدرتمندان بی‌وقفه مدعی مرجعیت علمی می‌شوند (به‌ویژه علم اقتصاد)، بی‌تردید بار اصلی چنین سازمانی بر دوش دانشمندان خواهد بود. البته نویسندگان و به‌ویژه هنرمندان نیز باید نقش داشته باشند. اسپینوزا می‌گوید «ایده‌های حقیقی هیچ نیروی ذاتی ندارند» و جامعه‌شناس کسی نیست که این نکته یا خود اسپینوزا را به چالش بکشد. اما جامعه‌شناسان می‌توانند به نقش ضروری و یگانه‌ای اشاره کنند که در این تقسیم کار سیاسی تازه بر دوش نویسندگان و هنرمندان است، به بیان دیگر، نقش ایشان در ابداع این شیوه‌ی تازه‌ی سیاست‌ورزی: ایجاد نیروی نمادین در قالبی هنرمندانه برای ایده‌ها و تحلیل‌های نقادانه. مثلاً می‌توانند پیامدهای نادیدنی، اما از نظر علمی پیشبینی‌پذیر، اقدامات سیاسی ملهم از فلسفه‌ی نئولیبرال را در قالبی دیدنی و فهمیدنی ارائه کنند.

در پایان، می‌خواهم آنچه را که در نوامبر 1999 در سیاتل رخ داد یادآوری کنم. تلاش می‌کنم آن جریان را بزرگ نکنم، اما معتقدم که در آن رخداد نخستین آزمایش و مثالی را می‌بینیم که می‌تواند سرآغازی باشد برای طراحی آنچه که شاید شکلی نوین از اقدام سیاسی بین‌المللی است، اقدامی که قادر است دستاوردهای پژوهش را به تظاهرات‌هایی نمادین و کارآمد تبدیل کند – و طراحی راهبردهای نزاعی سیاسی برای سازمان غیردولتی تازه‌ای. ویژگی این سازمان غیردولتی تازه تعهدی کامل به بین‌المللی‌گرایی است و تبعیت کامل از دانشگاهی بودن.